

## مجله پژوهش‌های اسلامی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۷

# درآمدی بر مبانی حقوق شهروندی در اسلام\*

دکتر ایوب احمدپور

عضو هیأت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان

### چکیده

حقوق شهروندی از مفاهیم مدرن و از لوازم زندگی دموکراتیک افراد در یک جامعه سیاسی محسوب می‌شود. این مفهوم با اعلامیه بشر و حقوق شهروند فرانسه تجلی عینی کامل یافت و اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز بر آن تأکید نمود. در رابطه با حقوق شهروندی دو دیدگاه وجود دارد. یک نظر دین را ناتوان از وضع قواعدی به عنوان حقوق شهروندی می‌داند. دیدگاه دیگر که از سوی برخی نظریه پردازان دینی القا می‌شود، قایل به این است که دین مجموعه تکالیفی است برای بشر و او باید در قالب این تکالیف به انجام وظیفه پرداخته و تصور حقوقی برای اعطای اختیار و آزادی و غیر آن به انسان، خارج از موازین دینی و مبانی اسلامی است. در این نوشته سعی شده است به طور مبنایی ثابت شود که انسان در اندیشه اسلامی فردی است حق مدار و برای رسیدن به حقوق شایسته خود نیازمند انجام اموری به عنوان تکالیف است. بر این اساس، تکالیف نیز بازگشت به حقوق دارند. شناسایی و تعیین قواعدی برای زندگی اجتماعی انسان که از آن جمله حقوق شهروندی می‌باشد، نه تنها با مبانی دین مخالف نیست، بلکه بالعکس از لوازم حتمی و مبنایی زندگی افراد در جامعه اسلامی قلمداد می‌شود. از طرف دیگر، دین با در اختیار داشتن اصول مبنایی و ابزار استنباط عقلی، توانایی کشف و وضع قواعد را در این ارتباط دارد. این نوشته، در مبحث اول به طور مختصر به تعریف حقوق شهروندی و تاریخچه پیدایش آن پرداخته است. در مبحث دوم، ماهیت رابطه انسان با خداوند متعال و وظایف دینی مورد بحث قرار گرفته، و مبانی نظری دین اسلام در خصوص حقوق شهروندی، از دو زاویه شهروندان و حاکمان مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

### واژه های کلیدی:

حقوق، شهروندی، اسلام، حکومت اسلامی، دین، حقوق اساسی، عدالت.

\* تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۴/۳ تاریخ پذیرش: ۸۷/۶/۲۰

نشانی پست الکترونیک نویسنده: [Ahmadpour14@yahoo.com](mailto:Ahmadpour14@yahoo.com)

## ۱- مقدمه

حقوق شهروندی از موضوعات اساسی مرتبط با کیفیت زندگی اجتماعی انسانها در عصر مدرن می باشد. تحولات تاریخی و نوسانات زندگی اجتماعی بشر و روابط افراد با دولت ها و دولتمردان به نقطه ای انجامید که ضرورت وجود قواعدی برای تعیین استانداردهای قابل قبول برای تامین شرایط مناسب در روابط اجتماعی و روابط دولت و طبقه ی حاکم با شهروندان احساس گردید. ویژگی های خاص زندگی نوین، همراه با پیچیدگی های آن اقتضا نمود که اصول پیشرفته ای به طور جامع و کامل پاسخگوی نیاز بشر در این عرصه و حمایتگر افراد جامعه در برابر طبقه ی حاکم باشد. حقوق شهروندی پس از اعلامیه استقلال آمریکا و اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه به طور جدی و منسجم مطرح گردید و اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز آن را کامل نمود. در اهمیت حقوق شهروندی همین بس که امروزه از مهمترین موضوعات حقوق اساسی هر کشور محسوب می شود.

با توجه به گذر غرب از مسیر ناهموار قرون وسطی و جریان کنار نهادن دین به عنوان عامل فعال در عرصه ی امور اجتماعی، همواره اینگونه قلمداد شده است که مفاهیم مدرن از اندیشه ی تکامل یافته ی بشر و رها شده از دین ناشی شده اند. بنابراین، چنین تلقی گردید که دین در این امور حکمی ندارد و یا حتی مخالف است. در این میان نظریات خام و غرض ورزانه وانمود کردند که دین مانعی است بر سر راه پیشرفت؛ تا جایی که دین افیون توده ها خوانده شد. در این میان، استدلال شد که خرد مذهبی توانایی تعیین قوانین و نهادهای اجتماعی را ندارد. (لیدمان، ۱۳۸۴، ص ۱۷۴).

مجموعه ای به عنوان حقوق شهروندی در چنین عصری است که به طور جدی و عملی مطرح می شود. این طرز تلقی که دین ناتوان از ارائه قواعدی در خصوص حقوق شهروندی است، ارتباطی به ماهیت دین و ادیان آسمانی ندارد، بلکه این توهم اگر با بخشی از واقعیت هم همراه باشد، باید آن را ناشی از سرگذشت دین در مسیر تاریخ قرون وسطی در کشورهای غربی دانست. جمود و تحجر فکری حاکم بر کشیشان مسیحی و کلیساها و شدت عمل آنان در برخورد با موضوعات اجتماعی و علمی جدید به عنوان یکی از عوامل عمده ی شکل گیری چنین عقیده ای محسوب می شود. (راسل، ۱۳۷۳، ج ۳، صص ۶۸۱-۶۷۵؛ بازارگاد، بی تا، صص ۷۴-۷۵)

تعمیم دادن این طرز تلقی، به دین اسلام و جهان اسلام، امری است که با مبانی علمی و واقعیت های عملی اسلام و دنیای اسلام سازگاری ندارد. اغلب

اندیشمندان و دانشمندان اسلامی بر اساس تفکر بر آمده از تعالیم دین اسلام، خواستار تأمین سعادت جامعه، مصالح مردم، برقراری قسط و عدل، توزیع امکانات، مشارکت مردم و سایر مفاهیم مورد نظر و قابل توجه در نظام های دموکراسی مدرن بوده اند.<sup>۱</sup>

برای روشن شدن موضوع، ذکر نکاتی به عنوان فرضیه های مورد بحث ضروری است: اولاً ادعای اینکه هر آنچه به عنوان حقوق بشر و شهروند مطرح گردیده، به طور کامل و طابق النعل بالنعل، با مفاهیم دین تطبیق و سازگاری دارد، سخنی نادرست است؛ زیرا برخی از این قواعد براساس برداشت های انسان مدارانه صورت گرفته که بعضاً با قواعد دینی همخوانی ندارد. ثانیاً، تفکرات دگماتیستی در حوزه اندیشه های دینی (حتی دین اسلام) در مقابل مفاهیم جدید مقاومت نشان داده و آن را کاملاً در تعارض با تعالیم مذهبی دانسته اند.<sup>۲</sup> ثالثاً: واضعین قواعد حقوق بشر و شهروندی بعضاً قواعد مذهبی را مورد انتقاد قرار داده و اجرای آنها را در زندگی مدرن غیر عملی و در برخی موارد، مخالف با اصول حقوق بشر دانسته اند.<sup>۳</sup> موارد فوق الذکر از جمله عوامل عمده این طرز تفکر است که دین با مفاهیم حقوق بشر و شهروندی بیگانه و بعضاً در تضاد است.

تلاش این مقاله آن است که به بررسی این مسأله در رابطه با اسلام پردازد و این موضوع را مورد مطالعه قرار دهد که آیا مبانی نظری اسلام با تعیین مجموعه حقوقی به عنوان حقوق شهروندی موافق است؟ و آیا اسلام قواعدی در تعیین حقوق انسان ها در زندگی اجتماعی و سیاسی دارد یا خیر؟ هدف این نوشته این است که بی پایه بودن دو ادعا را که دو لبه یک تیغ محسوب می شوند، را به اثبات رساند؛ یکی این ادعا که اسلام با حقوق شهروندی بیگانه و در تضاد است، و دیگری عقیده ای که از سوی برخی از علمای مذهبی ابراز می شود و ادعا دارد که حقوق شهروندی به دور از موازین دین اسلام بوده و بنابراین، در حوزه موضوعات دینی جایی ندارد.

لازم به ذکر است که پرداختن به تمام ابعاد مختلف و پیچیده موضوع از حوصله اوراقی اندک خارج است. بنابراین، در این نوشته مباحث نظری، از باب مقدمه و درآمدی بر موضوعات مفصل و قابل طرح در این زمینه، مورد مطالعه قرار می گیرد. ابتدا بخش نخست به بررسی اجمالی مفهوم حقوق شهروندی می پردازد و بخش دوم به بررسی مبانی نظری حقوق شهروندی در حقوق اسلام اختصاص دارد.

## ۲- مفهوم حقوق شهروندی و تاریخچه پیدایش آن

### ۲-۱- مفهوم حقوق شهروندی

شهروند برگردان فارسی کلمه سیتیزن (citizen) و چنین تعریف شده است: «شهروند کسی است که به واسطه تولد یا اعطای قانونی شهروندی به وی، عضو یک کشور و جامعه سیاسی است و دارای علقه و وفاداری به آن جامعه سیاسی می باشد و مستحق برخورداری از تمام حقوق مدنی و حمایت های قانونی می باشد.» (Bryan, 1999)

کلمه دیگری که در این زمینه وجود دارد، نشنال «national» است که ما آن را در فارسی به تبعه ترجمه می کنیم و چنین تعریف شده است: «تبعه کسی است که وفاداری و علقه دایم نسبت به یک کشور دارد و تحت حمایت آن کشور می باشد.» (همان؛ سلجوقی، جلد اول، صص ۱۳۲-۱۳۸).

سیتیزن و نشنال (تبعه و شهروند) معمولاً به عنوان دو لفظ مترادف هم به کار می روند اما در حقوق آمریکا سیتیزن به کسی گفته می شود که علقه کامل تری با ایالات متحده دارد و بنابراین، از حقوق مدنی و سیاسی و حمایت کامل برخوردار است، اما تبعه (نشنال) همان شهروندی است که علقه ی او به ایالات متحده دایمی است، در حالی که در سیتیزن این رابطه و علقه می تواند دایمی نباشد.

در فرهنگ ایرانی و لغت فارسی می توان گفت لغت رعیت معادل شهروند استفاده می شده است و لغت شهروند مورد استفاده نبوده است، مگر پس از اینکه به عنوان یک معادل برای ترجمه اصطلاح خارجی مذکور (citizen) مورد استفاده قرار گرفته است. اما در هر صورت، هم اکنون شهروند یکی از اصطلاحات رایج در موارد مختلف در کشور ما می باشد و به همان معنای مذکور در فوق می تواند در نظر گرفته شود.

منظور از «حقوق شهروندی» کلیه حقوقی است که یک شهروند براساس قوانین و مقررات و ارزش های مشترک در یک کشور از آن برخوردار است. این حقوق به ویژه در ارتباط دولت و دولتمردان با شهروندان و آحاد جامعه مد نظر می باشد که باید از طرف گروه نخست مورد رعایت و احترام قرار گیرد.<sup>۴</sup>

### ۲-۲- تشابه واژه حقوق شهروندی با برخی اصطلاحات مشابه

از آنجا که مفهوم و اصطلاح «حقوق شهروندی» با اصطلاحاتی نظیر «حقوق بشر»، «حقوق اساسی» و «حقوق مدنی» مشابه و دارای مصادیق مشترکی هستند، لازم است توضیحی در تبیین این مفاهیم و تمایز بین آنها داده شود.

### ۱-۲-۲- حقوق بشر

«حقوق بشر» مجموعه حقوق مشترک، یکسان و برتری است که لازمه تأمین آزادی‌های اساسی، عدالت و صلح برای کلیه افراد بشر در جامعه جهانی محسوب می‌شود تا کلیه مردم، ملل و جمیع ارکان اجتماع در هر نقطه از جهان آنها را مورد احترام و رعایت قرار دهند.<sup>۵</sup> با این تعریف روشن می‌شود که حقوق بشر یک حقوق فراملی است که نسبت به تمام ملل در سطح جهانی حاکم است، در حالی که حقوق شهروندی مربوط به افراد درون یک کشور و دولت است. این تفکیک به این معنا نیست که حقوق بشر با حقوق شهروندی بیگانه است، بلکه در قواعد حقوق بشر و خصوصاً اعلامیه جهانی حقوق بشر قواعدی مربوط به حقوق شهروندی نیز وجود دارد. این می‌تواند بیانگر این مطلب باشد که دستیابی به حقوق بشر از طریق اجرای صحیح و تأمین حقوق شهروندی میسر خواهد بود.<sup>۶</sup>

### ۲-۲-۲- حقوق اساسی

حقوق اساسی مجموعه حقوقی است که برای افراد در روابطشان با دولت‌ها در نظر گرفته می‌شود؛<sup>۷</sup> این حقوق در واقع همان حقوق عمده و اولیه‌ای است که متعلق به افراد یک جامعه است که به موجب قانون اساسی یا سایر قوانین یک کشور مورد شناسایی قرار گرفته است. این حقوق برای هر فرد در ارتباط با دولت شرایطی را فراهم می‌آورد که باید از تعرض دولت در امان بماند و آزادانه از حقوق مدنی و قانونی خود بهره‌مند شود.<sup>۸</sup>

با توضیحی که در رابطه با مفهوم حقوق اساسی داده شد، چنین استنباط می‌شود که حقوق اساسی و حقوق شهروندی مفاهیمی کاملاً نزدیک به هم هستند. اما وجود این از یکدیگر متمایزند. تمایز این دو مفهوم در این است که حقوق اساسی مانند حق حیات، حق تمامیت جسمی و روانی اشخاص و غیر آن که از حقوق بشر به شکل مطلق آن ناشی می‌شوند، باید از طرف همه دولت‌ها و نهادها در مورد همگان رعایت گردد. اما بخشی دیگر از این حقوق اساسی مانند حق مشارکت سیاسی که ملهم از حقوق بشر در شکل نسبی آن است، می‌تواند در برخی از قوانین اساسی شکل ملی به خود بگیرد و فقط شامل حال شهروندان کشوری خاص گردد. (صفایی، ۱۳۷۴، صص ۲۵۷-۲۵۹). این بخش به عنوان حقوق شهروندی شناخته می‌شود. بنابراین، عامل «ملی» وجه تمایز میان حقوق اساسی و حقوق شهروندی است؛ حقوق اساسی حقوقی است که صرف نظر از عامل تابعیت، باید نسبت به همه افراد مقیم یک کشور مورد رعایت واقع شود، اما حقوق شهروندی حقوقی است خاص شهروندان یک کشور، که رابطه سیاسی و حقوقی ویژه‌ای با آن کشور تحت عنوان تابعیت یا شهروندی دارند.

### ۳-۲-۲- حقوق مدنی

اصطلاح دیگری که در این زمینه وجود دارد، اصطلاح حقوق مدنی (Civil Rights) است. این اصطلاح در سیستم های حقوقی کامن لا به معنای حقوقی است که توسط دولت ها به افرادی که در محدوده جغرافیایی و سیاسی آنها هستند، اعطا می شود. در این معنا، حقوق مدنی از حقوق بشر و حقوق طبیعی<sup>۹</sup> متمایز است. حقوق مدنی حقوقی است که به واسطه قوانین و عرف قابل اجرا در یک کشور به افراد اعطا می شود، در حالی که حقوق بشر و حقوق طبیعی حقوقی هستند که در ارتباط با افراد به محض متولد شدن وجود دارند. حقوق مدنی، حقوق مدون و به رسمیت شناخته شده توسط یک دولت می باشد.<sup>۱۰</sup>

حقوق مدنی بیشتر مربوط به آزادی های فردی است که مورد حمایت قانون قرار گرفته است و باید توسط دولت تامین شود.<sup>۱۱</sup> اما اگر حقوق مدنی مربوط به تمام حقوق و آزادی های قانونی متعلق به شهروندان یک جامعه سیاسی باشد، شاید بتوان آن را با مفهوم حقوق شهروندی برابر دانست. در هر حال، حقوق شهروندی به عنوان یک مفهوم مستقل با ویژگی های خاص، از سایر مفاهیم مشابه متمایز و قابل شناسایی و بررسی است.

### ۳-۲-۳- مختصری در تاریخچه پیدایش و مبانی حقوق شهروندی

حقوق شهروندی یکی از مبانی فکری دموکراسی و مفاهیم اساسی زندگی دموکراتیک به شمار می رود. مفهوم شهروندی در یونان و روم باستان به معنای داشتن حقوق و تکالیف یکسان در نزد قانون و نیز مشارکت در امور سیاسی و عمومی جامعه وجود داشت. حق شهروندی اساس تفکر متفکران دوران رنسانس را تشکیل می داد و در نظر آنان انسانیت فرد تنها به عنوان شهروند برخوردار از حقوق خود در جامعه آزاد تحقق می یابد. مفهوم شهروندی در انقلاب فرانسه به اوج شکوفایی خود رسید و در اعلامیه حقوق بشر و شهروند سال ۱۷۱۹ کشور فرانسه تجلی یافت (بشیریه، ۱۳۸۵، صص ۲۶۵-۲۶۸).

در نظر ژان ژاک روسو فرانسوی، مفهوم شهروندی در معنای ایده آلیستی آن به معنای ترجیح خیر و صلاح عمومی بر منافع خصوصی است و بر این اساس، شهروند ایده آل کسی است که بتواند مصلحت عموم را اراده کند و در تضاد منافع فردی خویش با منافع عمومی، دسته اخیر را ترجیح دهد تا بدینسان دارای اراده عمومی و فضیلت مدنی باشد (لیدمن، ۱۳۸۴، ص ۱۸۰). این دیدگاه اجتماعی روسو با عقاید فردگرایانه ی قرن نوزدهم در مورد تامین رفاه فردی اشخاص جامعه

که دارای منافع مختلف و گوناگون هستند، همخوانی نداشت؛ لذا حقوق شهروندی بیشتر به عنوان ابزار تامین سعادت و رفاه فردی در نظر گرفته شد تا تامین کننده سعادت اجتماع. بنابراین، در این زمان حقوق شهروندی شامل آزادی بیان، برابری در نزد قانون. حق اجتماع و غیر آن، با توجه به شأن شهروندی برای هر فرد بدون توجه به وضع طبقاتی، جنسی، نژادی و غیره مد نظر بود. اما در قرن بیستم با پیدایش مفهوم «حقوق اجتماعی» تحولی در مفهوم شهروندی و حقوق متعلق به آن ایجاد شد. مفهوم «حقوق اجتماعی» که عبارت است از حقوق راجع به خدمات اجتماعی، بهداشتی، آموزشی، تامین اجتماعی و غیره، باعث گردید حقوق شهروندی منحصر در امور حقوقی و سیاسی نباشد، بلکه حقوق شهروندی مربوط به امور اجتماعی و اقتصادی را نیز شامل بشود (بشیریه، ۱۳۸۵، همان). این تحول در مفهوم حقوق شهروندی باعث گردید حقوق شهروندان به نحوی بهتر و مؤثرتر در برابر سرمایه داری تأمین شود. بدینسان حقوق اجتماعی و اقتصادی شهروندان که از سوی کاپیتالیسم زیاده خواه مورد تهدید بود، احیا و در پرتو مفهوم جدید شهروندی مورد شناسایی و حمایت قرار گرفت و دموکراسی به اهداف خود نزدیک تر شد.

طرفداران اصالت اجتماع، مفهوم شهروندی مدرن را چنین مورد انتقاد قرار داده اند که ویژگی فردگرایانه مفهوم شهروندی مدرن که اساس آن را منفعت افراد تشکیل می دهد، به نفی و انکار مصلحت عمومی و فضیلت مدنی که از اندیشه های اولیه دموکراسی محسوب می شود، خواهد انجامید (همان، ص ۱۷۲).

شهروندی در دیدگاه لیبرال معنایی متفاوت با مفهوم خیر و صلاح عمومی در معنای کلاسیک خود که به نظر ژان ژاک روسو بیان شده، دارد. در این دیدگاه، شهروندی به معنای برداشت خاص هر فرد از مفهوم خیر و مصلحت است، به این معنا که هر فرد توانایی ابراز، تعقیب و تحقق برداشت خود از مفهوم، خیر و مصلحت را با احترام به برداشت دیگران از آن مفهوم را داشته باشد (بشیریه، ۱۳۸۵، همان). این دیدگاه با نظر طرفداران اصالت اجتماع که برداشت عمومی از مصلحت را مقدم بر برداشت فردی اعضا جامعه می داند در تقابل است. در نگاه طرفداران اصالت اجتماع، شهروندی اساساً تحقق معنای جمعی مصلحت و رعایت خیر همگانی است. در نقطه مقابل، لیبرال ها معتقدند چنین برداشتی از مصلحت همراه با مفهوم و عناصر توتالیتاری است و با دموکراسی به معنای کثرت گرایی همخوانی ندارد. اینان چنین استدلال می کنند که اگر مبنای شهروندی خیر و مصلحت عمومی باشد، در واقع این مفهوم در جوامع سنتی غیر دموکراتیک نیز

وجود داشته است؛ زیرا آن جوامع نیز در قالب مفاهیم سنتی مانند هویت دینی مبتنی بر اندیشه‌ی مصلحت عمومی بودند. اساس دموکراسی، آزادی فرد در جامعه می‌باشد و این با تحمیل برداشت واحد از خیر و صلاح عمومی کاملاً مغایر است.

در ارزیابی نظریات مختلف ارائه شده در باب مفهوم شهروندی باید به این نکته توجه داشت که هدف ارائه مفهومی به عنوان شهروندی و برقراری شأن شهروندی چیست؟ طرفداران اصالت اجتماع با ارائه نظریه برداشت واحد از خیر و صلاح عمومی در صددند تا شأن شهروندی را در قالب نفع اجتماع محدود ساخته و مانع شکل‌گیری برداشت‌های فردی از شهروندی که باعث لطمه زدن به منافع اجتماع می‌شود، شوند. از طرف دیگر لیبرال‌های طرفدار اصالت فرد قایل به نظریه‌ای هستند که بر اساس آن افراد اجازه می‌یابند آزادانه بدون محدودیت‌های قومی، نژادی، مذهبی و جنسی برداشت خود را از شهروندی تحقق بخشند و توانایی یابند بر این اساس برای خود حقوقی را در نظر بگیرند.

نظریه طرفداران اصالت اجتماع با این ایراد روبروست که آنها تعیین نمی‌کنند چه کسی باید مفهوم مصلحت عمومی را تعیین نماید و چه معیاری برای تشخیص آن وجود دارد. خصوصاً در جوامعی که تفاوت‌های قومی و مذهبی بین افراد آن جامعه وجود دارد، دستیابی به یک معنای متفق علیه از مصلحت عمومی دشوار می‌نماید. اگر دولت را مسئول تعیین حدود مصلحت عمومی بدانیم، دیگر دموکراسی به معنای واقعی آن تحقق نیافته است و چه بسا افراد و اقوامی از مفهوم شهروندی مبتنی بر مصلحت عمومی که توسط دولت تعیین شده است، ناخشنود باشند.

بر نظریه لیبرال‌ها این انتقاد وارد است که برداشت‌های متفاوت و گوناگون افراد هیچگاه به یک برداشت از مصلحت عمومی منتهی نخواهد شد. در تکرر نظرهای مختلف افراد در این باب، آنچه مهم است، تأمین بیشتر منافع فردی است و این کاملاً با مفهوم مصلحت عمومی در تقابل و تضاد است.

اما به نظر می‌رسد این مبانی نظری مختلف از جهت حقوقی در نقطه مشترکی به هم برسند. از دیدگاه حقوقی مفهوم شهروندی محدود است به حفظ نظم در اجتماع. به این بیان که برقراری حقوق شهروندی برای احترام به حقوق و آزادی‌های فردی همراه با تأمین نظم در اجتماع می‌باشد. در این صورت است که اراده آزاد افراد در تعیین مفهوم شهروندی و تعیین حدود و حقوق آن بدون معیارهای قابل قبول حقوقی و قانونی امکان ندارد. بنابراین از این جهت، به نظر می‌رسد اختلاف مبانی دو دیدگاه مزبور در مفهوم شهروندی ثمره عملی چندانی نداشته باشد. با وجود این، شاید بتوان براساس نظریات دو گانه فوق، نقشی متفاوت برای حقوق در تعیین مفهوم و مصادیق حقوق شهروندی در نظر گرفت. در نظر اول که مبتنی بر برداشت عمومی از خیر و صلاح عمومی از مفهوم شهروندی است، می‌توان



نقش مثبت برای حقوق و قانون قایل شد، در حالی که براساس نظر دوم، نقش حقوق در تعیین حقوق شهروندی نقشی بازدارنده و منفی است. به این بیان که در نظر اول حقوق، مفهوم شهروندی و مصلحت عمومی را با توجه به عوامل مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و غیره تعریف می‌کند و براساس آن، مصادیق و حقوق مرتبط با آن را تعیین می‌نماید. در این صورت، هر آنچه خارج از چارچوب تعریف شده و مصادیق برشمرده شده توسط قانون باشد، از دایره حقوق شهروندی خارج و از مصادیق شأن شهروندی محسوب نمی‌شود. براساس نظر دوم، حقوق اجازه می‌دهد هر گونه برداشت فردی از شهروندی بروز یافته و تحقق یابد، مگر آنکه مخالف با قواعد حقوقی باشد و به حقوق دیگران لطمه وارد آورد. بنابراین، در این حالت حقوق نقش بازدارندگی دارد و در تعیین مصادیق حقوق شهروندی به طور مثبت نقشی ایفا نمی‌نماید.

در پایان این قسمت، لازم به ذکر است که مفهوم شهروندی در جهان امروز از جهات مختلف مورد تهدید قرار گرفته است. یکی تأکید فزاینده دولت‌های ملی بر هویت‌های قومی و ملی، هویت افراد را به عنوان شهروند در یک جامعه دموکراتیک محدود می‌سازد. همچنین، عقایدی که عناصر اجتماعی و اقتصادی شهروند را انکار می‌نماید، مجدداً مفهوم شهروندی را در قالب حقوقی آن محدود می‌سازد. جهانی شدن نیز که آثار خود را در ابعاد مختلف به طور روز افزون نمایان می‌سازد، باعث محدود نمودن دولت‌های ملی در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، حقوقی، اجتماعی و غیره گردیده است و چارچوبی را به عنوان حقوق بشر برای ترسیم مفهوم شهروندی و تعیین حقوق مربوط به آن تحمیل می‌نماید.

### ۳- مبانی حقوق شهروندی در اسلام

در این بخش موضوعات مربوط به مبانی حقوق شهروندی در اسلام در دو مبحث مورد مطالعه قرار خواهد گرفت؛ در مبحث اول راجع به چگونگی رابطه شریعت با انسان و ماهیت رفتار انسان در رابطه با دستورات الهی سخن خواهیم گفت. مبحث دوم به تحلیل و بررسی برخی از مبانی نظری حقوق شهروندی در اسلام اختصاص خواهد داشت.

#### ۱-۳- ماهیت رابطه شریعت و دستورات الهی و انسان

اولین سؤالی که در مبنای حقوق شهروندی در اسلام قابل طرح است، این است که اساساً دیدگاه اسلام در مورد انسان چیست؟ آیا در اندیشه اسلامی، انسان حق مدار است یا تکلیف مدار؟ آیا اسلام به انسان به عنوان موجودی می‌نگرد که باید هر آنچه را که در تعالیم اسلامی آمده است، به عنوان تکلیف انجام دهد و در چارچوب تعبد به تکامل برسد؟ یا اینکه اینگونه نیست و انسان از حقوق مختلفی برخوردار است تا در سایه اختیار به رشد و تعالی برسد. گروهی عقیده دارند انسان در اسلام باید همانند برده ای گوش به فرمان باشد.

درواقع در نظر اینان رابطه آسمانی انسان و خالق، به سان رابطه زمینی برده و مولاست (عنایت، ۱۳۶۲، ص ۱۵). انسان باید گوش به فرمان او داشته و برده وار از او اطاعت کند. در این نظر، انسان موجودی است که صرفاً دارای تکلیف است و تعالیم دینی نیز سلسله قواعدی است که بیانگر وظایف مخلوق در برابر خالق است (جوادی آملی، ۱۳۸۵، صص ۱۱۴ تا ۱۱۶).

ادبیات حاکم بر دین که احکام خود را در قالب بایدها و نبایدها مطرح می سازد و از مختصات یک نظام یک طرفه تکلیف مدار می باشد، با اختیار و آزادی در تنافی است. همچنین، دین مشتمل بر مجازات های دنیوی و اخروی است و تعیین مجازات از مختصات یک نظام تکلیف مدار است. در موردی که امری به عنتوان حق برای فرد در نظر گرفته می شود، آن فرد را برای عدم استیفای حق مجازات نمی کنند؛ ماهیت مجازات متناسب با تکلیف و عدم انجام آن از سوی مکلف می باشد. اینها دلایلی است بر این عقیده که انسان در نگاه دین اسلام تکلیف مدار است و بنابراین، تصور حقوقی از جمله حقوق شهروندی برای وی مخالف مبانی دینی است. براساس این نظر، به مجموعه دستورات دینی تنها باید به عنوان یک وظیفه و تکلیف نگریست و حقوقی به عنوان حقوق بشر و شهروندی از حوزه دین خارج و حتی در تضاد با آن است.

نظریه فوق با این ایراد روبروست که از تشخیص ماهیت واقعی نظام بندگی و عبودیت عاجز است. در واقع، ماهیت نظام عبودیت در برابر خداوند با نظام رابطه برده و مولا متفاوت است؛ زیرا در رابطه میان خدا و بندگان تمام منافع به بنده می رسد و بنده برای رسیدن به منافع خدمت می کند، یعنی او هم خدمت گزار است و هم خدمت پذیر. اما در رابطه زمینی معمولاً مولا از اوامر و نواهی ای که به زیردست خود می کند، نفع می برد. رابطه میان خداوند و انسان ها با رابطه زمینی برده و مولا کاملاً متفاوت است؛ در این رابطه، انسان خادم خدا نیست که به سود خدا کار کند، بلکه خادم خویش است و هر آنچه می کند، در جهت خدمت به خود می باشد. رابطه ی میان خداوند و انسان از نوع رابطه برده و مولا نیست که خداوند سود خویش را طلب کند:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

در اندیشه اسلامی خداوند بی نیاز مطلق است و منشاء نفع و منبع جود و بخشش است. در رابطه میان خالق و مخلوق، خالق بی نیاز مطلق است و عبودیت بنده به نحو آزاد، راه احقاق حقوق شایسته انسانی، برای رسیدن به اوج قله کمال است. در آیه شریفه می فرماید:

انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنى الحميد (فاطر، آیه ۱۵).

شما نیازمندان به درگاه الهی هستید و خداوند بی نیاز و ستوده است. بر این اساس، تصور حقوقی به عنوان حقوق شهروندی برای انسان ها نه تنها با نظام عبودیت دینی و

اسلامی منافات ندارد، بلکه از شرایط لازم برای فراهم نمودن زمینه رشد و تعالی انسان در متن جامعه محسوب می‌شود.

نظریه دوم در این زمینه، آن است که نظام بندگی و عبودیت دینی نه تنها با در نظر گرفتن قواعدی به عنوان حقوق شهروندی و بشر منافات نداشته، بلکه با آن موافق بوده و انسان در پرتو این حقوق به طور آزاد، قدم در مسیر رشد و تعالی می‌گذارد. چطور می‌توان انسان را که شاهکار خلقت است و مورد کرامت الهی، به عنوان موجودی در نظر گرفت که در قالب تکالیف اسیر است و به قدم‌گذارند برده وار در مسیری که برای او تعیین شده، مجبور است. انسان عالم به کلمات الهی و مسجود فرشتگان و خلیفه خدا بر روی زمین، در متن اجتماع، در پرتو حقوقی که شرایط رشد و تعالی وی را فراهم می‌آورد، مأمور معمور نمودن دنیای خود در ابعاد گوناگون علمی و عملی است. در اندیشه ناب اسلامی احکامی که شکل تکلیف دارد، نیز خود در جهت تحقق حقوق آدمی است. برنامه‌های دینی که به عنوان تکالیف مطرح می‌شوند همگی حکمت مسلمی است که منفعت‌بندگان را در بر خواهد داشت و افراد با انجام این تکالیف به سعادت واقعی واصل خواهند شد. بنابراین، از آنجا که وصول به سعادت حق آدمی است برای رسیدن به این مهم انجام اموری به عنوان تکلیف لازم و گریزناپذیر است. تکالیف الهی در نظام دینی بسان برنامه آموزشی ای است که دانشجوی جوینده علم و فضیلت به عنوان یک برنامه مدوّن لازم برای رسیدن به مدارج علمی باید طی نماید. این تکالیف مقرر در برنامه آموزشی در واقع به حق دانشجو برگشت می‌نماید و آن حق تحصیل علم و کسب فضیلت است، و اگر چنین حقی نبود، چنین تکالیفی نیز وجود نداشت. بنابراین، تکالیف برگشت به حقوق دارند و در صورت نبودشان، تکالیف نیز منتفی خواهند بود (جوادی آملی، ۱۳۸۵، صص ۱۱۷ و ۱۱۸).

واجبات دینی راهی است برای استیفای منافع واقعی، برای رسیدن به کمال انسانی و محرمات، بیانی است برای احتراز از مفسداتی که در این طریق راهزن خواهند بود و انسان را از رسیدن به مقام شایسته انسانی باز می‌دارد. به تعبیر شایسته، چنین باید گفت که تکالیف دینی بر ضد انسان نیست؛ بلکه برای انسان است. وجود مجازات‌های اسلامی در تحمیل برخی از تکالیف دینی نیز خدشه‌ای بر حق مدار بودن انسان وارد نمی‌سازد، زیرا مجازات‌های ترک تکالیف دینی از جمله مجازات‌های اعتباری نیستند، بلکه ره آورد طبیعی عمل فرد هستند.<sup>۱۲</sup>

برخی عقیده دارند چون دخالت دین در حقوق فردی و اجتماعی باعث محدودیت و سلب آزادی انسان می‌گردد، بنابراین، کمال و قوت دین در این است که در حقوق فردی و اجتماعی انسان دخالت نکند (قاضی، ۱۳۷۳، ص ۱۶۳). در نظر اینان ماهیت دین پرداختن

به مسائل اخروی و آبادانی اخروی است، نه آسایش دنیوی. این عقیده باعث جداساختن دین از مسایل اجتماعی و نقش صرفاً فردی و اخروی دادن به دین می شود (پازارگاد، بی تا، صص ۷۴-۷۵). این بینش نادرست با ماهیت دین اسلام تطبیق ندارد؛ دین اسلام مجموعه منظمی است که براساس وحی و علم الهی که بر همه چیز احاطه دارد، قوانینی را تنظیم نموده که اصول و کلیات آن ثابت و جزییات و فروع آن متغیر است و اصول و فروع آن بیان کننده و برآورنده همه نیازها و حقوق انسان هاست: و نزلنا علیک الكتاب تبیاناً لکل شی (نحل، آیه ۸۹).

منحصر نمودن دین در امور فردی و اخروی ناشی از عدم درک صحیح ماهیت دین و تعالیم دینی است. نگاهی اجمالی به احکام و دستورات دینی روشن خواهد ساخت که دین شامل احکامی راجع به امور فردی اعم از دنیوی و اخروی و هم امور اجتماعی و سیاسی از قبیل حکومت براساس قسط و عدل و نظایر آن می باشد. در این میان نقش، عقل به عنوان عاملی در کنار متون و نصوص دینی برای تبیین مسایل نو و جدید از منابع مسلم احکام، انکار ناپذیر است. عقل در صورت کشف قطعی مصالح و مفاسد، بیانگر حکم دین است و حکم عقل همان حکم شرع است<sup>۳</sup>. بنابراین، ادعای ناتوانی دین در وضع قواعد اجتماعی از جمله حقوق شهروندی، ناشی از عدم شناخت صحیح دین اسلام و مبانی نظری آن است.

### ۲-۳- تحلیل و بررسی برخی از مبانی نظری حقوق شهروندی در اسلام

پس از بحث در این زمینه که اساس تعالیم اسلامی با به رسمیت شناختن و تعیین مجموعه قواعدی تحت عنوان حقوق شهروندی مخالف نیست، بلکه از لوازم قطعی آن به شمار می رود، نوبت به طرح این مسأله می رسد که مبانی حقوق شهروندی در اسلام چیست و چرا باید در اجتماع حقوقی برای شهروندان در ارتباط با دولت مردان و حاکمان در نظر گرفته شود.

ابتدا به طور مقدمه لازم به ذکر است که ارائه مفهوم حق و تفاوت برداشت ها از این مفهوم، تابعی است از هستی شناسی و معرفت شناسی. برداشت خاص اسلام مبتنی بر هستی شناسی ویژه ای است که در اندیشه اسلامی وجود دارد. دین اسلام مبتنی بر تعقل و تدبیر در امور برای کشف حقایق است و در این میان، شناخت منحصر در امور مادی نمی شود. در این راه از تمام راههای شناخت از قبیل حس و تجربه، برهان عقلی، شهود قلبی و اشراق باطنی و غیر آن مدد می جویند تا به حقیقت نایل شوند. در این زمینه روش و ماهیت هستی شناسی اسلامی شناختی واقعی از انسان و هدف او به دست می دهد که مبنای تعیین حق و تکلیف قرار می گیرد. مکاتب مادی که هستی شناسی آنان متوقف بر انحصار انسان در بعد مادی وی می باشد، مطمئناً برداشتی متفاوت از حق در ارتباط با انسان خواهند داشت. از

طرف دیگر، حق و مصادیق آن در معنای اسلامی، در نگاه محدود هستی‌شناسی مادی مورد تردید قرار می‌گیرد. در اندیشه اسلامی انسان در ارتباط با خدا معنا می‌یابد و او مقام خلیفه الهی داشته و حقوق وی نیز بر این اساس تنظیم می‌شود. معیار حقوق اسلامی حفظ کرامت انسان و هویت واقعی اوست (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۶۱).

در اسلام جامعه اسلامی به عنوان «امت» شناخته می‌شود و امت متشکل از افرادی است که دارای هدف مشترک می‌باشند. در قرآن از این جامعه مشترک با عنوان امت واحد و امت وسط یاد می‌شود (بقره، آیه ۱۴۳؛ انبیاء، آیه ۹۲؛ مومنون، آیه ۵۱). "امت وسط" در تعبیر قرآن، جامعه نمونه اسلامی در نظر گرفته می‌شود که با رعایت شیوه اعتدال در تمام امور به یک جامعه نمونه اسلامی تبدیل شده و به همین دلیل، حجت و نمونه برای سایر جوامع می‌باشد. منظور از امت، نوع انسان است که جمعی واحد با هدف و مقصودی واحد را تشکیل می‌دهد و آن هدف واحد، عبارت است از سعادت حیات انسانی (ترجمه المیزان، ج ۱۴، ص ۴۵۶). به این جهت که امت اسلامی دارای اعتدال است، معیار ارزیابی و سنجش برای جوامع دیگر قلمداد می‌شود (تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۸۷، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۸۳).

در این جامعه اسلامی، افراد به عنوان اجزای تشکیل دهنده آن برای رسیدن به هدف مشترک از حقوق و تکالیفی برخوردارند. اما آنچه با توجه به هدف این نوشته مهم است تبیین شود، رعایت حقوقی به عنوان حقوق شهروندی در رابطه میان افراد و دولت و والیان امور می‌باشد. در این ارتباط، مبنای حقوق شهروندی از دیدگاه اسلام از دو زاویه مختلف قابل بررسی است؛ یکی از بعد فردی و شهروندان جامعه، و دیگر از بعد والیان و دولتمردان که به عنوان حاکمان جامعه بر شهروندان حکومت می‌کنند. از زاویه نخست، باید به این موضوع پرداخت که مبنای شناسایی و تعیین حقوقی به عنوان حقوق شهروندی برای افراد در تعالیم اسلام چیست. از جهت دوم، باید بررسی نمود که حکومت اسلامی چه ماهیتی دارد، و چرا باید در رفتار و تعامل خود با شهروندان اموری را به عنوان حقوق مسلم آنها مورد رعایت و حمایت قرار دهد. البته بحث در این دو جهت ما را به نتیجه‌ی واحدی می‌رساند و آن شناسایی حقوق شهروندی است.

### ۱-۲-۳- مبانی اسلامی حقوق شهروندی از بعد فردی و شهروندان

#### الف) کرامت ذاتی انسان

اولین و مهم‌ترین نکته در ارتباط با شهروندان این است که او یک انسان است و این انسان به عنوان شاهکار خلقت در دیدگاه اسلامی و قرآنی موجودی است که خداوند به او کرامت بخشیده است:

و لقد کرّمنا بنی آدم (اسراء، آیه ۷۰)

این کرامت یک کرامت اعتباری نظیر آنچه در روابط میان آدمیان مطرح است، نیست. این یک کرامت مبنایی و واقعی است که در واقع، تابع و انعکاسی از کرامت خداوند متعال است.<sup>۱۴</sup> بنابراین، انسان به طور حقیقی موجودی است که دارای امتیاز و برجستگی است. انسان دارای مقام والا و برترین مخلوق خداوند است. این کرامت واقعی و ذاتی پایه و مبنای تعالیم اخلاقی و حقوقی است و باید مد نظر قرار گیرد. بر این اساس، شهروندان افراد مطیع و محکومان حکومت که به عنوان ابزار ادامه مطامع شخصی و گروهی حاکمان مورد استفاده قرار گیرند، نمی باشند.

در روابط دولت با افراد جامعه به عنوان شهروند همواره این اصل باید مد نظر قرار گیرد و تعیین هر نوع حقوقی بدون در نظر داشتن این اصل مبنایی و نظری اصیل غیر معتبر خواهد بود. رفتار دولتمردان، تعیین قواعد حقوقی و هر نوع تعاملی با شهروندان باید با حفظ اصل کرامت انسان همراه باشد، و آلا از دیدگاه اسلامی مردود و غیر قابل قبول می باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۶۲). این کرامت ذاتی و خدادادی انسان اقتضا دارد قواعدی برای حفظ آن در زندگی اجتماعی و در روابط حاکمان در نظر گرفته شود.

#### **ب) انسان در دیدگاه اسلامی دارای دو حیثیت فردی و اجتماعی است**

صرفنظر از بحث های مفصل راجع به اصالت فرد یا جامعه، این حقیقت مورد قبول و تأکید اسلام است که با توجه به دیدگاه الهی و تعالیم اسلامی، اصل و اساس تکامل فرد است. آن که اصالت دارد، فرد می باشد؛ یعنی هدف خلقت به تکامل رسیدن افراد می باشد. اما از آنجا که بستر این تکامل فردی، اجتماع است، در نتیجه جامعه نیز به طور ثانوی از اهمیت برخوردار است. بنابراین، در امر ترجیح فرد یا اجتماع، با توجه به دیدگاه خاص مکتب اسلام، افراد مسلمان در امور مادی به نفع اجتماع از نفع خویش می گذرند، زیرا این نیز خود یکی از عوامل تکامل فردی در قالب عناوینی چون ایثار و امثال آن محسوب می شود (حشر، آیه ۹. ر.ک. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۱۱).

اما شهروندان جامعه اسلامی، در امور معنوی که در تراحم با آسایش و رفاه دیگران نیست، سعی بر پیشقدمی و سبقت جویی دارند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۳). آنچه باید به عنوان مبنای نظری قرار گیرد، این است که هدف، سعادت و کمال افراد است و اگر برای جامعه ثقلی در نظر گرفته می شود، به این اعتبار است. البته مقصود از کمال، تکامل معنوی و مادی توأمان است که با معیارهای اسلامی تعیین می شود؛ نه کمال مادی صرف که براساس حس سودجویی و منفعت طلبی استوار باشد.

حقوقی که به عنوان حقوق شهروندی و بشر تعیین می شود باید، به این قضیه توجه داشته باشد که بستر جامعه را به گونه ای فراهم آورد که انسان ها، به سادگی و بدون موانع

پیچیده، گام در مسیر پیشرفت و سعادت واقعی نهند. بر اساس این واقعیت که انسان موجودی است دارای دو جنبه، تعیین حقوقی به عنوان حقوق شهروندی که مسیر پیشرفت وی را در جامعه فراهم نماید، لازم و اساسی است.

### ج) انسان موجودی است خداجوی و وابسته به خداوند متعال

انسان در اندیشه اسلامی موجودی است هدفمند و در مسیر خویش راه به سوی خداوند متعال دارد. او مخلوق خداست و کمال و سعادت واقعی وی در عبودیت آزادانه و عارفانه وی است. هدف از خلقت انسان عبادت و کمال طلبی در این جهت می باشد. هر راهی جز این، گر چه همراه با تنعم، رفاه، آسایش و رضایت باشد، بیراهه خواهد بود:

ما خلقت الجنّ و الانس الا ليعبدون (الذاریات، آیه ۵۶).

عبادت واقعی خداوند از سوی انسان زمانی تحقق کامل می یابد که جز او نپرستد و برنامه عملی زندگی خود را مطابق با دستورات الهی تنظیم نموده و به انجام رساند. این از ویژگی های اساسی دیدگاه اسلامی در مورد انسان است؛ تنظیم هر گونه قاعده ای به عنوان حقوق انسان باید با توجه به این خصیصه صورت پذیرد. عدم توجه به عامل خداجویی انسان در وضع قواعد حقوقی از سوی مقام واضح یعنی دولت، باعث بی اعتباری آن قواعد خواهد بود. یعنی اینکه مقررات حقوقی حداقل نباید مانعی در راه خداطلبی و عبودیت شهروندان ایجاد نماید.

تا اینجا در ارتباط با جامعه اسلامی، از امت اسلامی، مسلمانان و هدف مشترک آنان در جامعه اسلامی سخن رانیدیم، اما این نکته از اهمیت فراوان برخوردار است که وقتی سخن از جامعه اسلامی می گوئیم، صرفاً و لزوماً منظور جامعه نمونه اسلامی که مدینه فاضله اسلامی محسوب می شود، نیست. جامعه اسلامی می تواند متشکل از مسلمانان و غیر مسلمانان شامل اهل کتاب و کفار شود. مسلمانان نیز به صورت مؤمنان معتقد کامل مد نظر نیستند، بلکه می توان در میان آنان افرادی را در نظر داشت که علیرغم مسلمان بودن، دارای عقاید خاص و رفتار خاص هستند که بعضاً طبق موازین اسلام اصیل، قابل قبول نمی باشد. در تعیین حقوق شهروندی اساساً ما با جامعه ایده آل و مدینه فاضله اسلامی روبرو نیستیم، بلکه باید با واقع نگری جامعه ای را مد نظر داشته باشیم که آن را افرادی با عقاید مختلف و ادیان گوناگون و با نوع رفتارهای متفاوت تشکیل می دهند. سپس، با توجه به این واقعیت تعیین نمود که دیدگاه اسلامی برای شناسایی حقوق شهروندی و مصادیق آن چیست. در دیدگاه اسلامی خانواده جهانی به سه بخش تقسیم می شود: مسلمانان، موحدان غیر مسلمان (اهل کتاب) و کافران. در مدیریت جامعه اسلامی و جهانی، اسلام برای سه گروه حقوق ویژه ای قایل است (عمید زنجانی، ۱۳۶۷، صص ۶۵-۶۷). قرآن در ارتباط با گروههای غیر

مسلمان، مسلمانان را امر به رعایت حقوق خاص آنان و رعایت عدل و قسط در برخورد با آنان می نماید:

لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم ینخرجوکم من دیارکم ان تبرؤهم و تُقسطوا الیهم (ممتحنه/۸).

مبنای رفتار اسلامی با تمامی افراد، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، حسن سلوک و رفتار می باشد: قولوا للناس حسنا (بقره/۸۳).

در قرآن به مسلمانان امر شده است که در پیمان خود با غیر مسلمانان در صورتی که آنان بر پیمان خود پایدار باشند، وفادار بمانند: فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم (توبه/۷).

در مورد قضاوت، جامعه اسلامی مأمور است که قضاوتی عادلانه و مبتنی بر عدل و داد داشته باشد، گرچه اصحاب دعوی غیر مسلمان باشند؛ این تصریح آیه قرآن است که می فرماید:

و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل (نساء/۵۸).

در اینجا در صدد آن نیستیم که به مصادیق حقوق شهروندی بپردازیم. ذکر این موارد تنها از این باب بود که به این نتیجه ی کلی برسیم که مبنای اسلام در تعیین حقوق افراد، صرفاً مسلمان بودن آنها نمی باشد. افراد از هر کیش و آیین که باشند، تا جایی که عداوت عملی با جامعه اسلامی و دولت اسلامی و مسلمانان نداشته باشند، دارای حقوق ویژه خود، از جمله حقوق شهروندی خواهند بود.

## ۲-۲-۳- مبنای حقوق شهروندی از بُعد دولت اسلامی

### الف) اصل خدمتگزاری حکومت اسلامی

حکومت اسلامی برای خدمت به مردم در جامعه اسلامی موجودیت می یابد و حاکمان، خدمتگزاران شهروندان محسوب می شوند. جایگاه و مقام حکومتی فقط به عنوان تکلیف خدمت به افراد جامعه است، نه یک امتیاز برای رسیدن به مطامع شخصی. به همین جهت، اساساً حکومت دینی و اسلامی حق تحمیل قدرت خود بر مردم را ندارد. شأن حکومت اسلامی شأن خدمت رسانی است، و عدول از این اصل، مشروعیت دولت اسلامی را خدشه دار می نماید. یکی از مهم ترین نتایج این اصل این است که شهروندان جامعه اسلامی از حقوق ویژه خود برخوردارند، تا از تعرضات احتمالی دولت و دولتمردان در امان بمانند. حق مشارکت مردم در امور عمومی جامعه ناشی از این اصل است. در واقع، در جامعه اسلامی حکومت در درجه اول حق مردم است و آنها این حق را به حاکمان شایسته تفویض می نمایند<sup>۱۵</sup>. ماهیت حکومت اسلامی، ماهیت خدمت رسانی به مردم براساس مبانی نظری



اسلامی است. رابطه حکومت با مردم، رابطه حاکم مستبد و دیکتاتور نمی باشد. حکومتی که با دیکتاتوری، خویشن گرایی، تشخص طلبی، تفاخر و تفرعن در صدد در اختیار داشتن زمام حکومت مسلمانان است، نه تنها در نهایت به زور مداری، دروغ، حق کشی و ارباب متوسل می گردد، بلکه باعث ویرانی دین و آیین مقدس اسلام و باعث ضعف و ذلت و شقاوت جامعه اسلامی خواهد شد. رابطه میان حاکمان و مردم در جامعه اسلامی، رابطه فرمان دهنده و مطیع نیست. حضرت امیر در عهدنامه مالک اشتر می فرماید:

و لا تقولن انی مؤمر فاطاع، فان ذلك ادغال فی القلب و منهکة للدين و تقرب من الغير (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

اصل خدمتگزاری و نوع رفتار حکومت اسلامی که باید براساس انصاف و عدل و مدارا شکل گیرد، اقتضا می کند برای شهروندان حقوقی به عنوان معیارهای مورد استفاده در تصمیم گیری ها و تعامل دولتمردان با مردم مد نظر قرار گیرد. این معیارها استانداردهایی است که باید براساس مبانی نظری اسلام تعیین و مورد رعایت و حمایت قرار گیرند.

### ب) اصل عدالت

حکومت اسلامی باید بر مبنای قسط و عدل شکل گیرد:

یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط (مائده، آیه ۸).

عدل در معنای واقعی خود، یعنی قرار دادن هر چیزی را در موضع مناسب خود (مطهری، گک ۱۳۷۰، صص ۵۴-۶۴). العدل یضع الامور مواضعها (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷).

عدل در معنای سیاسی و اجتماعی خود به این معناست که روابط سیاسی و اجتماعی باید براساس تناسب و شایستگی شکل گیرد و هر صاحب حقی، به حق خود برسد و هرامری، در محل شایسته خود به کار گرفته شود. در روابط اجتماعی و سیاسی به تناسب وضعیت های گوناگون و متفاوت، قواعد مناسب حکمفرما باشد و رفتار مناسب صورت پذیرد. در آیه مذکور (سوره مائده، آیه ۸) زمانی که مومنین را به اقامه عدل امر می نماید، کاملاً واضح و روشن است که حکومت اسلامی به قیاس اولویت، مورد خطاب این امر الهی باشد، زیرا وظیفه مدیریت جامعه اسلامی را بر عهده دارد. یکی از موارد مهم وظیفه دولت، اقامه عدل در جامعه، وضع قواعد حقوقی مناسب برای تأمین حقوق شهروندان، صرفنظر از اختلاف های نژادی، قومی و جنسی و غیره می باشد. دستیابی به نظم اجتماعی که از اهداف مهم حقوق و دولت محسوب می شود، تنها زمانی میسر خواهد بود که حقوق شهروندان در قالب قواعد حقوقی و تصمیمات دولتی و رعایت و حمایت از آنها در عمل تأمین شود. بدین گونه خواهد بود که عدالت به شایسته ترین وجه در زوایای گوناگون جامعه تحقق

می یابد و حکومت بر پایه های مشروع استمرار می یابد که «الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم». بنابراین، اصل عدل به عنوان مبنای اصلی حکومت، اقتضا می نماید قواعدی منظم و شایسته به عنوان حقوق شهروندی توسط دولت اسلامی وضع و همواره مورد رعایت و حمایت قرار گیرد (امام خمینی، ولایت فقیه، صص ۱۰۹-۱۱۲).

### ج) اصل رضایت و خشنودی مردم در حکومت اسلامی

یکی از مواردی که از مبانی حکومت اسلامی محسوب می شود، اصل رضایت و خشنودی مردم است. در واقع، حکومت اسلامی با اقامه عدل و به کارگیری مبانی نظری اسلام در رفتار خود با شهروندان، باید به گونه ای اتخاذ تصمیم نموده و عمل نماید که بیشترین رضایت قابل دسترس را برای توده مردم فراهم آورد. معیار حاکمان در هر گونه تصمیم گیری و رفتار باید برقراری حق، رفاه و رضایت عامه مردم باشد. این اصل رضایت توده مردم (اکثریت مردم) در سخنان حضرت علی(ع) در عهدنامه مالک اشتر، که خود منشوری از حقوق شهروندی محسوب می شود و ما در مجالی دیگر آن را به طور مستقل مورد بررسی و تحلیل قرار خواهیم داد، به خوبی منعکس شده است؛ آن حضرت در بخشی از سفارشات خود به مالک اشتر می فرماید:

و لیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق و اعمها فی العدل و احبها لرضی الرعیه (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

محبوب ترین کارها نزد تو باید امری باشد که معتدل ترین در حق و عادلانه ترین و جامع ترین در کسب رضایت مردم باشد. بنابراین، حکومت اسلامی به عنوان یک امتیاز برای طبقه حاکم نمی باشد تا در یک رابطه یک طرفه و مستبدانه خواهان ترویج اطاعت صرف در میان مردم به بهانه گردن نهادن به حکومت اسلامی باشد. بلکه حکومت باید در جهت بسط و گسترش رفاه عمومی و رضایت شهروندان تلاش نماید و حتی اطاعت آنان نیز به گونه ای همراه با رضایتمندی باشد. لذا رضایت عموم شهروندان معیار قطعی است برای تشخیص اینکه حاکمان براساس مبانی اسلامی حکومت می کنند، یا براساس توجیه های غیر معتبر در صدد حفظ حاکمیت خویش هستند. وجود قواعد ویژه حقوق شهروندی در جامعه اسلامی باعث می گردد عموم شهروندان در روابط اجتماعی خود و روابط فیما بین خود با دولت، به سطح قابل قبولی از رضایتمندی دست یابند. بنابراین، روشن می گردد تعیین حقوق شهروندی یکی از لوازم قطعی و انکارناپذیر اصل رضایت عامه مردم قلمداد می شود، زیرا حقوق شهروندی تأمین کننده روابط قانونمند مناسب و سالم شهروندان در اجتماع و در روابط با دولت می باشد.

در پایان اشاره به این نکته لازم است که شناسایی مفهوم کلی حقوق شهروندی بر اساس مبانی دین اسلام، همانطور که از مباحث طرح شده بر می آید، به معنای پذیرش کامل مصادیق بر شمرده شده حقوق شهروندی در نظام های سیاسی و اجتماعی غربی از سوی حقوق اسلامی نیست. برداشت خاص از انسان در هستی شناسی اسلامی و ارائه تعریف خاص از مفهوم حق بر این اساس باعث می گردد که در مصادیق حقوق شهروندی از دیدگاه اسلامی لزوماً تطابق با مصادیق آن در دیدگاه های خاص مادی وجود نداشته باشد. مثلاً داشتن روابط جنسی آزاد در حدود خاصی از دیدگاه مکتب های حقوقی مادی یک حق برای شهروندان در نظر گرفته می شود، در حالی که در دیدگاه اسلامی، این امر به عنوان یک حق با این کیفیت مطرح نیست، بلکه در جامعه اسلامی تمتع جنسی به عنوان یک امر طبیعی در قالب خاص و مشروع خود، یعنی ازدواج، یک حق شهروندی محسوب می شود. بنابراین، در این زمینه باید به این نکته توجه داشت که لزوماً تطابق کامل در زمینه حقوق شهروندی و حقوق بشر و مصادیق آن در دو دیدگاه اسلامی و غیر آن وجود ندارد.

#### ۴- نتیجه

یک بار دیگر در پایان لازم به ذکر است که پرداختن تفصیلی به مبانی ذکر شده و نیز سایر مباحث مرتبط از جمله مصادیق حقوق شهروندی نیازمند به بررسی جامع و مفصل است که از حوصله این نوشتار خارج است؛ بنابر این، آنچه در این نوشته پیرامون حقوق شهروندی و مبانی نظری اسلام مطرح گردید، درآمد و مقدمه ای بر موضوع بود و نتیجه کلی مباحث فوق را می توان در موارد ذیل خلاصه نمود:

۱- از نظر مبانی دین اسلام، انسان موجودی حق مدار است و تکالیف برگشت به حقوق دارند؛ به این معنا که برای رسیدن به حقوق انجام تکالیفی لازم و ضروری است. بر اساس این دیدگاه، انسان در روابط اجتماعی خود دارای حقوقی است که زمینه را برای رشد و تعالی وی فراهم سازد. بنابراین، شناسایی و به رسمیت شناختن حقوق شهروندی کاملاً هماهنگ با مبانی نظری اسلام است.

۲- هیچ گونه تضادی میان مبانی نظری اسلام با تعیین قواعدی به عنوان حقوق شهروندی وجود ندارد. اگر حقوق شهروندی به عنوان ابزار زمینه ساز برای رفاه، آسایش و تامین آزادی مشروع برای شهروندان جهت زندگی سالم و به فعلیت رساندن قابلیت های انسانی خویش در متن اجتماع در نظر گرفته شود، نه تنها مخالف با مبانی دین اسلام نیست، بلکه این مهم از لوازم قطعی و انکارناپذیر جامعه و حکومت اسلامی است.

۳- وجود مبانی و پایه های استنباط حقوق در منابع اسلامی و به رسمیت شناختن عقل به عنوان منبع و ابزار کار آمد برای این منظور، باعث می شود دین قدرت پاسخگویی در

مسائل جدید، از جمله وضع قواعد مورد نیاز در روابط اجتماعی و حقوق شهروندی را داشته باشد. بنابراین، عقیده ناتوانی دین در تعیین قواعد مربوط به روابط اجتماعی توهمی بیش نیست. در دیدگاه اسلامی با توجه به نقش انکارناپذیر عقل به عنوان منبع مسلم در کنار نقل و نصوص دینی مشکلی در جهت مسایل جدید در دنیای مدرن وجود ندارد و استنباط های قطعی عقلی مهر تأیید شرع را نیز به دنبال خواهد داشت. این پاسخی است در برابر کسانی که قایل به ناتوانی دین در تعیین حقوق شهروندی و حقوق منطبق با دنیای مدرن می باشند.

۴- برداشت خاص از انسان در هستی شناسی اسلامی و ارائه تعریف خاص از مفهوم حق بر این اساس باعث می گردد که در مصادیق حقوق شهروندی از دیدگاه اسلامی لزوماً تطابق با مصادیق آن در دیدگاه های خاص مادی وجود نداشته باشد.

۵- در ارتباط با حقوق شهروندی باید به این نکته توجه داشت که منظور از جامعه اسلامی صرفاً مسلمانان و جامعه فاضله اسلامی نیست، بلکه با نگاهی واقع نگر، باید جامعه تحت مدیریت حکومت اسلامی را جامعه ای فرض نمود که در آن عقاید و ادیان مختلف نیز وجود دارند. در حقوق شهروندی اسلامی باید حقوق تمام افراد صرف نظر از تفاوت های قومی، مذهبی، جنسی، نژادی و غیر آن مورد احترام و رعایت باشد.

۶- مبانی حقوق شهروندی از دو زاویه شهروندان و دولت قابل طرح است که از جهت نخست کرامت انسان، فطرت خداجوی وی، دارا بودن دو جنبه فردی و اجتماعی از مبانی شناسایی و تعیین حقوق شهروندی در اندیشه اسلامی محسوب می شوند. از چشم انداز حکومت اسلامی، ماهیت خدمتگزاری دولت اسلامی، اصل عدالت و اصل رضایت عموم مردم از جمله مبانی دیگر ضرورت حقوق شهروندی در جامعه و حکومت اسلامی است.

## یادداشت ها :

- ۱- برای آشنایی با برخی از این نظریات ر. ک. هاشمی، دکتر سید محمد، حقوق بشر و آزادیهای اساسی، نشر میزان، ۱۳۸۴، چاپ اول، صص ۳۶-۵۳.
- ۲- به عنوان مثال نگاه کنید به سخنان شیخ فضل الله نوری در ارتباط با قانونگذاری، ر. ک. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، صدای معاصر، چاپ پنجم، ۱۳۸۴، صص ۳۱۱-۳۱۳. نیز ر. ک. مدنی، سید جلال الدین، تاریخ سیاسی معاصر، جلد اول، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ ش، صص ۵۹-۶۰.
- ۳- مثلاً می توان به تساوی نقش و حقوق زن و مرد اشاره داشت که مورد تأکید قواعد حقوق بشر و شهروندی است. این قاعده به طور کلی بر اساس مبانی قواعد دین اسلام مورد پذیرش نیست، بلکه

تفاوت های طبیعی و خدادادی زن و مرد توجیه کننده احکام دینی متفاوت در خصوص این دو گروه می باشد.

4-Turner, Bryan S. "Contemporary Problems in The Theory of Citizenship" in *Citizenship and Social Theory*.

۵- این تعریف از مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر قابل استنباط است و لزوماً با تعریفی که بر اساس مبانی اسلام از حقوق بشر می شود، یکسان نخواهد بود؛ زیرا برابری و یکسان بودن افراد در حقوق در همه موارد مورد قبول قواعد اسلامی نیست. در مبانی اسلامی چنین تصویری از عدالت که همیشه با برابری حقوق ملازم باشد، صحیح نیست.

۶- مثلاً در ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: «۱- هرکس حق دارد که در حکومت کشور خود، خواه به طور مستقیم و خواه با وساطت نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده باشند، شرکت جوید. ۲- هر کس حق دارد با تساوی شرایط به مشاغل عمومی کشور خود نایل آید. ۳- اساس و منشا قدرت حکومت اراده ی مردم است، این اراده باید به وسیله انتخاباتی ابراز گردد...»

۷- حقوق اساسی به عنوان یک شعبه از شعب حقوق عمومی در تقسیمات علم حقوق مطرح است. در آن معنا حقوق اساسی به مجموعه قواعدی گفته می شود که ناظر بر سازمان حکومت، قوای سه گانه، چگونگی تنظیم روابط بین قوا، روابط دولت و سازمان های دولتی با مردم، و حقوق و آزادی های اساسی افراد در جامعه و در ارتباط با دولت می باشد. روشن است که منظور ما در اینجا از حقوق اساسی این تعریف نیست، گرچه این تعریف اعم مطلق از اصطلاح مورد نظر در اینجا است.

۸- این حقوق تحت عنوان Fundamental rights and freedoms شناخته می شوند. ر. ک.

Graig, Paul, *EU Law*, 3<sup>rd</sup> ed. Oxford University Press, New York, 2003, pp318- 320.

۹- برای توضیح حقوق فطری ر. ک. کاتوزیان، ناصر، فلسفه حقوق، جلد اول، انتشارات شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم، ۱۳۸۵، صص ۴۴-۴۷.

۱۰- در تعریف حقوق مدنی چنین آمده است:

The individual rights of personal liberty guaranteed by the Bill of Rights and by the 13<sup>th</sup>, 14<sup>th</sup>, 15<sup>th</sup>, and 19<sup>th</sup> Amedments, as well as by legislation such as the voting Rights Act. Civil rights include esp. the right to vote, the right of due process, and the right of equal protection under the law. Bryan A. carner Black's law Dictionary 7<sup>th</sup> ed. P.240.

11-See Ward, Richard & Wragg, Amenda, *English Legal System*, 9<sup>th</sup> ed. Oxford University Press, New York, 2005, p.148.

- ۱۲- برای توضیح بیشتر راجع به مجازات های اعتباری و حقیقی و تفاوت میان این دو مراجعه کنید؛ استاد جوادی آملی، صص ۱۲۴ تا ۱۳۶.
- ۱۳- برای توضیح بیشتر در ارتباط با جایگاه عقل به عنوان منبع احکام شرعی مراجعه کنید: به جناتی، آیه الله محمد ابراهیم، منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، انتشارات کیهان، چاپ اول، تهران، زمستان ۱۳۷۰، صص ۲۲۳ - ۲۵۰.
- ۱۴- و نفخت فیه من روحی فقعا له ساجدین، حجر/۲۹.
- ۱۵- این مطلب در اصل پنجاه و ششم قانون اساسی بدین گونه منعکس شده است که حاکمیت اولاً و بالذات متعلق به خداست و این حاکمیت از سوی خداوند به انسانها واگذار شده است تا سرنوشت اجتماعی خویش را رقم زنند. انسان ها می توانند این حق را با موازین خاص به افرادی که صلاحیت دارند، واگذار نمایند. بنا به این مبنا، حکومت اسلامی هیچ گونه حق اولیه ای نسبت به حکومت ندارد و نمی تواند حاکمیت خود را بدون رضایت توده مردم بر آنها تحمیل نماید. در شرایط عدم مقبولیت از سوی مردم، حکومت مشروعیت نیز نخواهد داشت.

## منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آقایی، بهمن، فرهنگ حقوق بشر، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- ۳- امام خمینی، ولایت فقیه، انتشارات کمیل، بی جا، بی تا.
- ۴- بشیریه، حسین، آموزش دانش سیاسی، نشر نگاه معاصر، چاپ ششم، ۱۳۸۵ ش.
- ۵- بازارگاد، بهاءالدین، مکتب های سیاسی، انتشارات اقبال، بی جا، بی تا.
- ۶- جناتی، آیه الله محمد ابراهیم، منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، انتشارات کیهان، چاپ اول، تهران، زمستان ۱۳۷۰ ش.
- ۷- جوادی آملی، عبدالله، حق و تکلیف در اسلام، نشر اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ش.
- ۸- جوادی آملی، عبدالله، فلسفه حقوق بشر، نشر اسراء، چاپ پنجم، قم، ۱۳۸۶ ش.
- ۹- خلیلیان، سید خلیل، حقوق بین الملل اسلامی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۸۶ ش.
- ۱۰- راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، جلد سوم، مترجم نجف دریابندری، انتشارات کتاب پرواز، تهران ۱۳۷۳ ش.
- ۱۱- رضایی پور، آرزو، مجموعه کامل قوانین و مقررات حقوق شهروندی، نشر آریان، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۵ ش.
- ۱۲- سلجوقی، محمود، حقوق بین الملل خصوصی، جلد اول، چاپ چهارم، نشر میزان، تهران ۱۳۸۴ ش.

- ۱۳- صفایی، سید حسین، مباحثی از حقوق بین الملل خصوصی، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.
- ۱۴- طباطبایی، علامه محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱۴.
- ۱۵- عنایت، حمید، تفکر نوین سیاسی اسلام، ترجمه ابوطالب صارمی، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- ۱۶- عمید زنجانی، عباسعلی، حقوق اقلیتها، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ ش.
- ۱۷- فاضل لنکرانی، آیت الله، آیین کشور داری از دیدگاه امام علی (ع)، تنظیم و تدوین حسین کریمی زنجانی، مرکز فقهی ائمه اطهار، قم، چاپ نهم، ۱۳۸۵ ش.
- ۱۸- قاضی، سید ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.
- ۱۹- قاضی، سید ابوالفضل، بایسته های حقوق اساسی، نشر میزان، چاپ ۲۱، ۱۳۸۴ ش.
- ۲۰- کاتوزیان، ناصر، فلسفه حقوق، جلد اول، انتشارات شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم، ۱۳۸۵ ش.
- ۲۱- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، صدای معاصر، چاپ پنجم، ۱۳۸۴ ش.
- ۲۲- لیدمان، لون اریک، تاریخ عقاید سیاسی، از افلاطون تا هابرماس، ترجمه سعید مقدم، نشر اختران، چاپ دوم، ۱۳۸۴ ش.
- ۲۳- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱ و ۲.
- ۲۴- مطهری، مرتضی، عدل الهی، انتشارات صدرا، چاپ پنجم، ۱۳۷۰ ش.
- ۲۵- مطهری، استاد مرتضی، اسلام و مقتضیات زمان، انتشارات صدرا، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- ۲۶- ویل دورانت، تاریخ تمدن، مترجم احمد آرام و دیگران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۵ ش.
- ۲۷- هاشمی، دکتر سید محمد، حقوق بشر و آزادیهای اساسی، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش.
- ۲۸- هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی جمهوری اسلام ایران، جلد اول، چاپ هفتم، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۵ ش.
- 29 - Ward, Richard & Wragg, Amenda, *English Legal System*, 9<sup>th</sup> ed. Oxford University Press, New York, 2005.
- 30 -Graig, Paul, *EU Law*, 3<sup>rd</sup> ed. Oxford University Press, New York, 2003.
- 31 -Martin, Elizabeth A., *Oxford Dictionary of Law*, forth Ed., Oxford, Oxford University Press, 1997.
- 32 -Law Made Simple, Barker, David and Padfield, Colin, 11<sup>th</sup> ed., Elsevier, Great Britain, 2002.
- 33 -Zweigert K. & Kotz H., *An Introduction to Comparative Law*, 3<sup>rd</sup> ed. Clarendon Press, Oxford, 1998

- 34 -Bainbridge, David, *Intellectual Property*, Forth Ed. Pitman Publishing, 1999.
- 35 -Garner, A. Bryan, *Black's Law Dictionary*, West Publishing Co. 1999.
- 36 -Smith, Bailey & Gunn, *The Modern English Legal System*, 4<sup>th</sup> ed. Sweet and Maxwell, London, 2002.
- 37 -Turner, Brayan S., *Citizenship and Social Theory*, Sage, 1998.

